بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 11 اسفند 1394.

ما در مورد حدیث رفع عرض کردیم که در واقع حدیث رفع بحث هایی که شهید صدر در مورد حدیث رفع مطرح کرده اند، این بحث ها در کلمات بسیاری از بزرگان هم قسمتی از این حرف ها وارد شده است. اینها مبتنی بر این هست که حدیث رفع مفادش از بین رفتن مذکورات باشد. اینکه شارع این مذکورات را از بین برده است در حالی که حدیث رفع این نیست و حدیث رفع این هست که شارع از عباد این مرفوعات را برداشته است. برداشتن مذکورات از عباد هست. خب حالا باید دید که قرار دادن بر عباد وضع علی العباد، به چه معنا است که در مقابلش رفع علی العباد هم معنا پیدا می کند. ما عرض کردیم که به دو شکل کلمه وضع و وضع علی العباد و در مقابلش رفع علی العباد یا وضع علی العباد به کار برده می شود یک موقعی آن مرفوع یا موضوع قبل از تحققش ملاحظه می شود که به گردن عباد گذاشتن یعنی الزام کردن به او. حالا یا الزام تکلیفی یا الزام وضعی. یک موقعی هست که بعد از تحقق این به گردن عباد می آید. که این بعد از تحقق در مورد معاصی هست و تخلفات هست که تخلفی که وجود دارد، این تخلف بعد از انجام وقتی به گردن عباد می آید معنایش این است که یک نوع سختی و دشواری از ناحیه این کاری که انجام گرفته است به گردن عباد می آید. این اجمال بحث حالا تفصیلش را عرض می کنیم. اینجا یک نکته ای را باید عرض کنم که این است که با توجه به اینکه هیچ جایی در روایات ما وضع یک شیء بر عباد متعلقش احکام نیست. وضع الوجوب نیست. وضع خود فعل هست. یا آن شیء خارجی ای که مالی که در ذمه عباد قرار می گیرد. و الا وجوب و حرمت و امثال اینها هیچ موقع در روایات متعلق قرار نگرفتن این است که هیچ وجهی ندارد که ما در جایی که قبل از انجام عمل هست متعلق را حکمی از احکام بگیریم بنابراین در مورد افعال هم تقدیر دیگر اصلا نیست. اصلا در احکام که هیچی اصلا شامل نمی شود. در مورد افعال هم خود آن افعال به گردن عباد گذاشته می شوند که گذاشتن عمل به گردن عباد بله معنای الزامش است. گذاشتن مال به گردن عباد به منزله مشغول الذمه شدن به آن مال هست. خب این بحث تا اینجا. اما در مورد جایی که عمل انجام شده باشد، در مورد آنجا گاهی اوقات خود عمل را گفته شده است که به گردن عباد هست و گاهی اوقات تبعه عمل گفته شده است که به گردن عباد هست. تبعه عمل خب عبارت هایش را قبلا خواندیم که گاهی اوقات، ولی غالبا خود عمل را گفته شده است که به گردن عباد هست. آن جاهایی که تبعه اش را گفته شده است که به گردن عباد هست خیلی زیاد نیست. بنابراین آنجا هم خیلی وجهی ندارد که ما بخواهیم تقدیر بگیریم. وقتی می خواهد شارع می گوید که فلان گناه را به گردن شما قرار می دهیم، نه مؤاخذه بر گناه را اشکال ندارد که یک جایی مؤاخذه را هم شارع صریحا گفته باشد که به گردن عباد هست ولی مانعی ندارد خود آن عمل هم در اطلاقات روایت غالبا خود آن عمل به گردن عباد گذاشته شده است که این مثال هایش را قبلا عبارت هایش را آوردم. عبارت های کمی هست که گفته است تبعه عمل. مثل آن عبارتی که در صحیفه سجادیه در ضمن دعا وارد شده بود. گفته بود که

**وَ رَغِبْتُ إِلَيْكَ فِي وَضْعِ تَبِعَتِهِ عَنْهُمَا**

صحیفه سجادیه دعای 24 و امثال اینها بود. و غالبا آن که هست خود عمل را گفته شده است که به گردن عباد گذاشته شده است.

**«كُلُّ كَذِبٍ مَسْؤُولٌ عَنْهُ صَاحِبُهُ إِلَّا كَذِباً فِي ثَلَاثَةٍ: رَجُلٌ كَائِدٌ فِي حَرْبِهِ، فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُ؛**

خود کذب موضوع عنه است نه تبعه کذب موضوع عنه است. و امثال این تعبیراتی که گذشت. بنابراین در جایی که متعلق ما عمل انجام شده هم باشد دیگر وجهی ندارد تقدیر گرفته شود. فقط یک نکته ای اینجا وجود دارد که آن را باید توجه کرد. آن این است که انجام عمل به گردن عباد به چه ملاحظه ای است. هیچ تقدیری نیست ها. آیا به ملاحظه اینکه عقوبت اخروی نسبت به این عمل هست می گوییم عمل را به گردن عباد گذاشته شده است یا به ملاحظه اینکه عقوبت دنیوی به گردنش گذاشته شده است. کفارات و امثال اینها که یک نوع حدود و حد و امثال اینها که یک نوع عقوبت دنیوی هست یا اینکه به اعتبار یک سری سختی هایی که آن عمل دارد. فرض کنید که یک عملی که از جهالت انجام می دهد، نکاح در عده، این نکاح در عده اگر از روی علم انجام شود حرمت ابد می آورد. حرمت ابد از باب مؤاخذه نیست. ولی به هر حال یک حکم وضعی سنگینی هست که متفرع هست بر عمل انجام شده انسان. آیا اگر این نکاح در حال عده از روی جهالت انجام بشود از روی جهل انجام شود آیا این حرمت ابد مرتفع می شود یا خیر؟ عرض کنم خدمت شما من به نظرم اطلاق وضع عنه همه اینها را می گیرد و وجهی ندارد که وضع عنه را اختصاص بدهیم به چیزی که از سنخ مؤاخذه است. چیزهایی که از سنخ تکلیف سنگین هم هست، اینها هم به نظرم شاملش بشود. من هنوز یک وجه خیلی روشنی برای اینکه بگوییم که ما باید مراخذه در تقدیر، تقدیر که نیست. ما بگوییم که این سنگینی عمل به اعتبار آن مؤاخذه است فقط. نه سنگینی عمل به اعتبار آن آثار وضعیه سنگینی که بر عمل هم هست آن هم یک نوع سنگینی عمل هست. چرا این را نگوییم، چیز نیست. حالا یک روایتی هم هست که مؤید این روایتی که عرض می کنم تهذیب جلد 1 صفحه 145

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الرَّجُلِ يُجَامِعُ أَهْلَهُ ثُمَّ يَغْتَسِلُ قَبْلَ أَنْ يَبُولَ ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْهُ شَيْ‌ءٌ بَعْدَ الْغُسْلِ فَقَالَ لَا شَيْ‌ءَ عَلَيْهِ إِنَّ ذَلِكَ مِمَّا وَضَعَهُ اللَّهُ عَنْهُ

خلاصه قبل از بول غسل کرده است یک چیزی از او خارج می شود و نمی داند که این منی هست یا در واقع چیز دیگری هست که غسل ندارد. امام علیه السلام می فرماید که لا شیء علیه ان ذلک مما وضعه الله عنه. یعنی اینکه انسان علم ندارد که آن چیزی که خارج شده است منمی هست، این باعث می شود که وظیفه غسل را نداشته باشد. البته این شاید ربطی به این بحث نداشته باشد. این در واقع این هست که نمی داند که این شیئی که هست بول هست یا منی هست بنابراین این کأنهان ذلک یعنی الاغتسال مما وضعه الله عنه لا شیء علیه. یعنی بحث این است که صحبت سر این نیست که یک کار بدی انجام داده است و این کار بد آیا یک حکم خاصی به گردنش هست بحث این است که یک شیء خارجی است این موضوع یک سری احکامی هست چون علم ندارد که موضوع وجوب غسل آمده است یا موضوع وجوب غسل نیامده است، این می گوید وجوب غسل به گردنش نمی آید چون لا یعلمون، وجوب غسل موضوعی که نمی داند این موضوع، موضوع وجوب غسل است یا نیست این برداشته شده است. این نه این نمی شود شاید به آن تمسک کرد. ولی به هر حال به نظرم باید یک مقداری تأمل کرد که آیا ادله ای که می گوید که ما عمل انجام شده را از گردن شما برداشتیم، آیا اگر عمل انجام شده موضوع باشد برای یک حکم تکلیفی سنگین به مناط مؤاخذه نباشد. به مناط غیر مؤاخذه. کسی که مثلا، البته انصافش این است که الآن یادم افتاد یک نکته ای وجود دارد که آیا مثلا کسی جهلا جاهل بود به اینکه فرض کنید اگر کسی مباشرت کند این مباشرت انسان را جنب می کند. خب بگوییم حالا اگر مباشرت کرد جنب نمی شود؟ ناظر به این چیزها است. جاهل بود که فعلش فرض کنید که جاهل بود که اگر در نماز حرف بزند نمازش باطل می شود آیا اینجوری فهمیده می شود که الا مثلا فرض کنید شاید اطلاقش گرفتنش مشکل باشد. حالا این یک بحثی هست که، عرض من این است که به هر حال باید این را تأمل کرد که آیا اینکه می خواهیم بگوییم که عمل انجام شده از گردن عباد برداشته شده است آیا مجرد اینکه یک شاید اطلاقش مشکل باشد. مجرد اینکه فرض کنید که من نکاح در حال عده کنم این حرمت ابد بر آن هست این مصحح بر این هست که بگوییم که آن نکاح در حال عده به گردن شما است. نکاح در حال عده اگر گفتند به گردن شما است یعنی مؤاخذه او. اما احکام دیگری که متفرع بر او هست. او مصرح بشود، حالا اینجوری عرض کننم همین جوری گفتند که نکاح در عده به گردن شما است. به گردن شما است یعنی چه؟ ظاهرا این هست که یعنی مؤاخذه. خود آن عمل، مؤاخذه عمل کأنه باعث نمی شود که خود عمل به گردن انسان قرار گیرد. اما اینکه عمل من موضوع باشد برای یک سری احکام دیگر شاید یک مقداری مشکل باشد. حالا این یک تکه را داشته باشید. این یک بحثی است که حاج آقا در بحث رفع قلم دارند این را حالا من برای فردا یک مقداری تأمل می کنم اقسام احکامی که رفع قلم می تواند به او ناظر باشد آن اقسام را مطرح کرده اند که آنجا من حالا بحث را فردا انشاء الله در موردش عرض می کنم.

سوال: ... مناط اینکه ما بگوییم که تقدیر هست یا مصحح چیست؟....

پاسخ: این را بگویم آن چیزی که نوعا تقدیر از باب این هست که وقتی یک لفظ را می آوریم، این لفظ به دلیل ملازمه ای که بین این لفظ با لفظ دیگر وجود دارد ما اکتفا می کنیم از این لفظ این تقدیری که اینجا عمدتا مطرح است تقدیر لفظی است نه تقدیر معنوی. تقدیر معنوی با همان مصحح یکی است. آن خیلی فرقی بین تقدیر معنوی یا مصحح نیست. تقدیر لفظی شرطش این است که ملازمه بین لفظین باشد. یعنی به گونه ای باید باشد که یک لفظ، لفظ دیگر را به ذهن اخطار دهد. این یا به جهت این هست که لفظ دیگر قبلا تکرار شده است، خود آن فرض کنید مؤاخذه چون قبلا تکرار شده است ما اکتفا می کنیم به اینکه تقدم ذکری آن شیء. یا به این جهت یا به جهت اینکه خودش قبلا تکرار نشده است آن چیزی که معمولا به او ملازمه دارد آن ذکر شده است. هیچیک از این دو تا اینجا نیست. اینجور نیست که اگر رفع را گفتند لفظ مؤاخذه لفظ تبع به ذهن انسان خطور کند. با توجه به ندرت تعلق رفع به تبعه و مؤاخذه، وقتی لفظ رفع و وضع با عن متعدی می شود هیچ وقت انتظار این نیست که متعلقش مؤاخذه باشد که بشود اکتفا کرد به واژه لفظ و واژه رفع در تقدیر گرفتن مؤاخذه و عدم ذکر لفظی مؤاخذه. حالا این مطلب را بگویم در بحث منصوب بنزع خافذ. منصوب بنزع خافذ یک بحثی هست که گاهی اوقات بعضی افعال را می گویند که این افعال هم با حرف جر متعدی می شوند و هم بدون حرف جر. بعضی ها را می گویند که این منصوب به نزع خافذ است. خب این سوال همیشه مطرح است که چرا منصوب به نزع خافذ ها را شما نمی گویید که اینها فعل هایی هستند هم به نفسه متعدی می شوند و هم با حرف جر متعدی می شوند. چرا می گویید منصوب بنزع خافذ است. آنجا اینجوری توضیح داده اند گفته اند که اگر فعلی باشد که هر دو استعمالش شایع باشد ما نمی گوییم منصوب بنزع خافذ است. آن حرفی که دو استعمال شایع دارد وجهی نداریم ما تقدیر بگیریم ولی یک جایی باشد که نوعا با حرف جر متعدی می شود اینجایی که بدون حرف جر متعدی شده است اینجا را ما منصوب بنزع خافذ می گیریم. یعنی بستگی دارد که آن چیزی که استعمال شایع و استعمال نادر اگر وجود داشته باشد استعمال نادر را ما به استعمال شایع ارجاع می دهیم. این نکته دارد یعنی نکته اش همین عرض تحلیلی بود که ما در تقدیر می کردیم. یعنی تقدیر ناشی از این است که آیا می توانیم به یکی از اینها نسبت به دیگری اکتفا کنیم؟ چون غالبا مثلا این فعل با حرف جر متعدی می شود اینجا کأنه معنای آن حرف جر مقدر است. چون غالبا وقتی ما می گفتیم که دخلَ، بعدش فی الدار. مثلا اگر اینجوری باشد. اگر گفتیم دخلت الدار، کأنه یک فی اینجا از جهت معنوی در تقدیر گرفته شده است. این در صورتی هست که معنای آن حرف غالبا بعد از او به ذهن اخطار داده شود. اگر جایی باشد که نه، لفظ آن معمولا بعد از او آورده شود. آن هم می توانیم ما، ولی جایی که نه لفظ آن و نه معنایش هیچ ذکر نشده است ما نمی توانیم تقدیر بگیریم. تقدیر به اعتبار یک نوع ملازمه غالبیه ای که بین یک لفظ و لفظ دیگر یا معنای دیگر وجود دارد که آن را می شود تقدیر گرفت. در ما نحن فیه هم وقتی رفع و وضع که با عن متعدی می شود غالبا به خود فعل تعلق می گیرد به فعل انجام شده و هیچ گونه کلمه تبعه مراخذه امثال اینها بعدش نیست. وجه ندارد ما مؤاخذه را اینجا در تقدیر بگیریم. وقتی که چنین نشد آن وقت باید دید که مصحح این تعبیر در کجا به کار می رود. معنای مصحح این است. معنای مصحح یعنی وقتی ما می گوییم که عمل به گردن شما است به چه اعتباری عمل را به گردن مکلف قرار می دهیم معنای این ترکیب چیست؟ ما می خواهیم بگوییم که این ثابت نیست بیشتر از این که عمل به گردن مکلف هست این است که مؤاخذه این عمل به گردنش هست اما مجرد اینکه این عمل موضوع برای یک تکلیف شاقی هست آن تکلیف شاقی که به مناط مؤاخذه بودن نیست مصحح این نیست که خود آن عمل را بگوییم به گردن عباد هست.

سوال: حاج آقا در قرابت مشی قوم هم همین را می شود گفت که بنا بر تقریر شما که رفع را با عن حساب نمی کنند رفع حرمت و رفع فلان و اینها که بعد از رفع چون که ملازمه ای به آن معنا ندارد با مراخذه آثار و لذا نگوییم که در تقدیر است و اینها. بگوییم اینها مصحح رفع حرمت و...

پاسخ: نه آنجا ها بحث این هست که در تحریر آقایان اینجا باید یک نوع معنای مجازی یک تجوزی ملتزم بشویم یا ادعا باید در یک نوع تجوز یا تجوز به حذف باشد که تقدیر تجوز به حذف است. یا تجوز در اسناد رفع به متعلق باشد یا به تعبیر شهید صدر تجوز در خود آن متعلق باشد. آنها همه از سنخ تجوز است. آنجا ما می دانیم بالاخره یک تجوزی رخ داده است که نمی دانیم به چه نحو تجوز است و آن بحث ها

سوال: اصلا همین که احساس رضایت بشود یا نشود

پاسخ: بحث ما این است که من می خواهم بگویم که اصلا اینجا عنایتی وجود ندارد. رفع مستقیما به عمل تعلق می گیرد ولی باید دید که معنای رفع متعلق به عمل چیست. کما اینکه وضع، فرض کنید عملی که قبلا انجام می شود وقتی می خواهیم بگوییم که به گردن مکلف هست یعنی وئاجب است. یا مالی که می خواهیم بگوییم به گردن مکلف است یعنی ذمه اش مشغول به این مال است. اما این مفاد خود رفع هست. بحث اینکه تعبیر مصحح که می خواهم بکنم شاید هم یک تعبیر بدی هست. ما در واقع باید بفهمیم که رفع عمل انجام شده به چه معنا است. اینجور تعبیر کنیم. باید تحلیل کرد که معنای رفع عمل انجام شده چیست. آیا معنایش این است که مؤاخذه نمی شوند بر این عمل انجام شده یا ا ینکه این عمل انجام شده موضوع برای تکلیف های شاق نیست. کدامش است؟ من به این روایت می خواستم تمسک کنم که عرض کردم روایت هم به آن ربطی ندارد عجالتا موردی پیدا نکردم که عمل انجام شده به گردن مکلف گذاشته شده باشد به اعتبار اینکه موضوع هست برای احکام شاق موضوع برای مؤاخذه و حد و امثال اینها هست مثلا برای مؤاخذه این جمله را ببینید

سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّبِيِّ يَسْرِقُ قَالَ إِنْ كَانَ لَهُ سَبْعُ سِنِينَ أَوْ أَقَلُّ رُفِعَ عَنْهُ

یعنی آن عمل از گردنش مرفوع است. مرفوع است یعنی چه؟ یعنی حد در موردش اجرا نمی شود مؤاخذه نمی شود در ذیلش هم این هست

فَإِنْ عَادَ بَعْدَ السَّبْعِ قُطِعَتْ بَنَانُهُ أَوْ حُكَّتْ حَتَّى تَدْمَى

حدی بعد از چیز برایش ثابت کرده است. می گوید قبل از هفت سال حد ندارد مؤاخذه ندارد رفع عنه یعنی یک عملی که مؤاخذه دارد، عمل مؤاخذه دار خود آن عمل به گردن مکلف ملاحظه می شود اما عملی که موضوع برای تکلیف شاق هست آیا به آن اعتبار می شود گفت عمل به گردن مکلف هست؟ من اجمالا موردی پیدا نکردم که بگوییم این عمل به گردن مکلف است به اعتبار اینکه موضوع هست برای تکلیف شاق. تا جایی که می گوییم این عمل به گردن مکلف نیست آن مطلب برداشته شود. این اجمال بحث گذشته. حالا اینجا مطالبی را با توجه به این تحلیلی که عرض کردم بعضی مطالبی که قبلا گفتم هم یک مقدار تکرار می کنم بعضی نکاتش را باید یک مقداری توضیح بیشتر دهیم و اینها. یکی از بحث هایی که در سابق مطرح بود این بود که آیا حدیث رفع شبهات حکمیه را شامل می شود یا اختصاص به شبهات موضوعیه دارد؟ ما گفتیم که ما لا یعلمون مفعولش محذوف است. اینجا گاهی اوقات ما لا یعلمون حذف مفعول به ملاحظه این هست که، یعنی ما لا یعلمون که چه چیزی هست. همین که می گوییم که فلان شخص را نمی شناسم یعنی خودش را نمی شناسم ولی احوالش را و ویژگی هایش و اینها را یک مقداری ملاحظه بیشتر می خواهد. ما لا یعلمون یعنی ما لا اعرف عنوانه. به یک ملاحظه می توانند چیزی که عنوانش معلوم نیست را بگوییم لا یعلمون. این یک ملاحظه است. یک ملاحظه دیگر این هست که با توجه به فعل جمله ما لا یعلمون، می گوییم من آن چیزی را که نمی دانید بر شما واجب نمی کنم. یعنی آن چیزی را که نمی دانید که آیا واجب هست یا نیست واجب نمی کنم. چون فعل جمله عدم وجوب هست ما لا یعلمون یعنی ما لا یعلمون وجوبه بعد موجوبه. امثال اینها. خب این هم این ملاحظه دوم هم درست است. یعنی حذف مفعول به اعتبار وجود مشابه این مفعول در فعل جمله. اینجا حالا به کدام ملاحظه هست ما می گفتیم که با توجه به اینکه مجرد ندانستن عنوان عمل کافی نیست اگر جایی عنوان فعل را نمی دانیم ولی می دانیم که واجب است. نمی دانیم این شیء و این کاری که من انجام می دهم اکرام فقیر هست یا اکرام سید هست؟ هر کدام که باشد واجب است. چه اکرام فقیر باشد و چه اکرام سید باشد واجب است. اینجا رفع ما لا یعلمون نمی گوید. رفع ما لا یعلمون باید وجوب و عدم وجوبش معلوم نباشد. اگر هم عنوان مشکوک است، مشکوک بودن عنوان به اینجا منجر شود که ندانم بالاخره این عملی که می خواهم انجام دهم واجب هست یا واجب نیست. بنابراین به ملاحظه اینکه عنوان شیء معلوم نیست مفعول حذف نشده است. بلکه به ملاحظه این هست که نمی دانیم که واجب هست یا نیست. بنابراین ما می گوییم که ما لا یعلمون یعنی ما لا یعلمون انه واجبٌ عن غیر واجبٍ. این هم شبهه حکمیه را می گیرد و هم شبهه موضوعیه را می گیرد و وجهی ندارد، نکته جدیدی که می خواهم عرض کنم این یک نکته است. و وجهی ندارد که ما هر دو ملاحظه را با هم جمع کنیم. بگوییم ما لا یعلمون بعنوانه و لا یعلمون انه واجبه أم غیر واجبٍ. بگوییم هر دو باهم. هم باید عنوانش مجهول باشد هم واجب بودن یا نبودنش مجهول باشد. معلوم نباشد که باز اختصاص کند به شبهه موضوعیه. نه وجهی ندارد که بگوییم هر دو ملاحظه شده است. آن که ظاهرش است لاین است که فقط به ملاحظه وجوب و عدم وجوب هست و بنابراین اختصاص به شبهه موضوعیه ندارد و شبهه حکمیه را هم شامل می شود. این یک مطلب. نکته دوم این بحثی که مرحوم صاحب وسائل آورده بود. صاحب وسائل فرموده بودند که این اختصاص به شبهه وجوبیه دارد و شبهه تحریمیه را نمی گیرد. ما عرض می کردیم که حق با ایشان است. ما لا یعلمون شبهه تحریمیه را نمی گیرد. چون ما لا یعلمون ظاهرش این است که آن چیزی که واجب هست یا واجب نیست، رفع ما لا یعلمون یعنی آن شیء واجب نیست. اما اینکه ما تحریم ها را بازگشت بدهیم به وجوب الترک، آن خلاف ظاهر است یعنی دلیل، اشکالی ندارد که ما به یک ملاحظه بگوییم جایی که یک شیء حرام است ترکش هم واجب است ولی آن نیاز به معونه زائده دارد. اگر دلیلی داشتیم که به آن ملاحظه گفته بود اشکالی نداشت مثلا کسی که می گوییم فاسق کسی است که مرتکب کبائر می شود. خب این دلیل داریم که این کبائر ترک الصلوه هم جزو کبائر است به اعتبار، آن اشکالی ندارد ترک واجبات را محرم تلقی کنیم و ترک محرمات را واجب، اداء الفرائض گاهی اوقات می گوید که المؤمن باید فرائض خود را انجام دهد. آنجا فرائض اعم از این است که واجبات باشد یا ترک محرمات باشد. آنها اشکال ندارد گاهی اوقات ما به معنای اعم گرفته شود. ولی در خصوص این روایت ما قرینه ای نداریم. با توجه به اینکه اصل در مورد اینکه بین واجبات و محرمات این بحث جدی وجود دارد که اصلا در محرمات هم برائت جاری می شود یا خیر. خیلی از روایاتی که وجوب احتیاط را گفته است ظاهرش محرمات هست و اینها، این بگوییم ما یقین داریم که مراد از ما لا یعلمون اعم از افعال و تروکه، همچین ظهوری در روایت نیست. خب اینجا یک نکته ای وجود دارد که من امشب طرح می کنم و ادامه اش فردا. آن این است که ما اصل این تفکر مبتنی بر این بود که ما لا یعلمون یعنی عملی که هنوز انجامش نداده ایم. نه عمل انجام گرفته. ما می گفتیم که فقرات حدیث رفع مختلف است. یک سری از فقراتی که به صیغه ماضی هست آن مراد عمل انجام شده است. ما اخطئوا ما نسوا، ما استکرهوا الیه، ما اضطروا علیه. اینهایی که به صیغه ماضی است مراد عمل انجام شده است. آنها که به صیغه مضارع هست. ما لا یطیقون، ما لا یعلمون امثال اینها. اینها مراد عملی هست که هنوز انجام نشده است و مراد از رفع آن این هست که واجب نیست. خب چه مانعی دارد، شما در ما لا یعلمون هر دو ملاحظه را بکنید. بگویید ما لا یعلمون یعنی هم عملی که انجام نشده است، آن را می گوید به گردن شما نیست یعنی واجب نیست. یا ما لا یعلمون یعنی آن که انجام شده است. ما لا یعلمون آن را هم بگیرد یعنی مؤاخذه بر آن نمی شود. اگر این ما لا یعلمون قسم دوم باشد عمل انجام شده ظاهرش محرمات است اصلا. چون محرمات فعل خارجی است دیگر. می گوید که آن فعل خارجی به گردن شما نیست. بنابراین تحریم اگر آن عمل انجام شده به گردن شما نباشد یعنی محرم نبوده است که به گردن شما نبوده است. رفع مؤاخذه آن فعل انجام شده معنایش برائت ظاهریه از حرمت است. چرا شما جامع نمی گیرید بگویید هم ما لا یعلمون، اشکالی ندارید که ما هر دو ملاحظه را بکنیم که هم قبل از عمل باشد و هم بعد از عمل. حالا یک نکته ای را عرض کنم آن این است که این دو فقره ما لا یعلمون و ما لا یطیقون که ما می گوییم در مورد عمل انجام نشده هست، این فقره ما لا یعلمون در اکثر قریب به اتفاق روایات حدیث رفع به صیغه مضارع است. آدرس هایش را من بگویم. احادیث 10، 11، 12، 13، 14، 15، با تعبیر ما لا یعلمون است. 16 ما لا یعلم است. اما به تعبیر ماضی فقط یک روایت داریم. حدیث 9 هست ما جهلوا حتی یعلموا که عبارت دعائم الاسلام است که از جهت سندی معتبر نیست. ولی سایر موارد همه ما لا یعلمون است. ما لا یطیقون هم، آن اکثر، حالا آن اکثر قریب به اتفاق بود این یکی اکثر موارد که تمام روایت های معتبر هم داخل در این اکثر است. تمام روایت هایش با تعبیر ما لا یطیقون هست یا مشابه آن هست. و ما لم یطیقوا که به صیغه ماضی باشد در روایت های غیر معتبر وارد شده است. آدرس هایش این است ما لا یطیقون در رقم 4، 10، 11، 12، 13، 14 و 15 هست. ما لا یطیق 16 هست. ما لا یستطیعون 9 هست. ما لم یطیقوا 6 و 7 و 8 هست که همه شان مرسل و غیر قابل اعتماد هستند. پس بنابراین اصل اینکه اینها صیغه معتبر این روایات صیغه مضارع است بحثی نیست. بحث این است که حالا که مضارع شد آیا ما حتما باید این صیغه مضارع را بگوییم که مراد قبل از انجام عمل است یا می توانیم جامع بگیریم هم وجود خارجی اش را بگیریم و هم وجود غیر خارجی اش را بگیریم، این بحث بحثی است که باید فردا در موردش صحبت کنیم.

یک نکته دیگر اینجا من فقط ضمیمه کنم آن این که یک سری بحث هایی که فقط در حدیث رفع هست ما با توجه به این توضیحی که دادیم که بین فقرات فرق می گذاریم، یک سری بحث ها اصلا مختلف است. مثلا یک سری بحث ها در مورد نسیان شده است. در مورد اکراه و اضطرار شده است. اکراه و اضطرار نسبت به جزء آیا مرتفع هست یا نیست بحث هایش فرق دارد با ما لا یعلمون. اینها دو زاویه دید مستقل است. ما اول ما لا یعلمون را بحث می کنیم بعد یک سری بحث هایی که در ارتباط با حدیث رفع هست. مثلا همین بحث هایی که آقای شهیدی در این شماره مجله تا اجتهاد از ایشان چاپ شده است در مورد اینکه جزئیت و شرطیت در مورد ناسی آن هست، آن مال فقره نسیان است که فقره نسیان با فقره ما لا یعلمون فرق دارد. آن نسیان ما نسوا است نسیان ها هست نسبت به عمل انجام شده است. مدل بحث، آن ها را ما بحث می کنیم. یعنی ما یک بحث در مورد ما لا یعلمون می کنیم که مفاد ما لا یعلمون چیست بعد به تناسب بحث سایر فقرات هم یک سری صحبت ها یی که در مورد آن هست آنها را هم در موردش صحبت می کنیم و حالا به تناسب حالا که حدیث رفع را صحبت می کنیم نکات دیگری که مربوط به بحث برائت نیست ولی مربوط به حدیث رفع هست آنجا هم همین جا در موردش صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد